

## شیوه دید تازه‌ای در فلسفه و علوم انسانی

### نمودشناسی

#### Phénoménologie

لفظ «نمود» در زبان فارسی مرادف «عرض» آمده است و حکمای قدیم آن را در مقابل کلمه «جوهر» بکار برده اند. جوهر چیزی را گویند که بذات خود قائم باشد چون سنگ و گل و گیاه. اما عرض طفیل هستی جوهر است چون وزن و رنگ و طراوت و مانند آن. پس نمودشناسی باین معنی علم باعراض یا ظواهر می شود. روش نوی که هوسرل حکیم آلمانی و پیروان او در فلسفه و علوم انسانی آورده اند چنان نیست که نخست از نامش مفهوم مامی شود زیرا درین طریقه میان آنچه بنای وجودش بر خود استوار است و آنچه بدیگری باید از است فرقی نمی نهند و هستی اینها همه را وابسته بنمایشی می دانند که در ذهن آدمی دارد. نمودشناسی پژوهش در این باره است که چگونه عالم واقع در وجدان یا نفس انسان جلوه می کند و جان می گیرد و از جنس نفسانیات منی شود و بصورت ادراک یا تخیل یا حکم درمی آید. سخن کوتاه تر بگوئیم نمودشناسی بآنچه «بود و هست» اعتنائی ندارد. بنمود جهان در ذهن آدمیان متوجه است و بقول هوسرل «نگاه از آنچه آزموده شده برمی گیرد تا بخود کیفیت آزموده شدن بدوزد» پیش از آن که در باب اندیشه هوسرل بحث کنیم سزاوار می دانیم که چند کلمه ای درباره استاد او «فرانتز برنتانو» Brentano بگوئیم. (۱)

برنتانو سر مخالفت با جمعی از روانشناسان داشت که از پی دکارت می رفتند و بر آن بودند که نفس آدمی چون صدفی در بسته است و مانند لؤلؤئی بخلوت نشسته. وی بعکس ایشان معلوم داشت که درون ما همواره بعالم بیرون گشاده است و ذهن همیشه بسوی شی گراینده است وقتی

(۱) La psychologie contemporaine p. Foulquié 1951,

می گوئیم انسان می اندیشد تصدیق ضمنی می کنیم که بچیزی اندیشه می کند قول اینکه انسان شاعر و مدرک است قبول این است که بچیزی شعور و ادراک دارد. دوست داشتن یا کینه توزیدن بدون وجود چیزی که محبوب یا مبغوض باشد مورد ندارد تصویر یا تخیل یا سایر اعمال نفسانی نیز دارای «موضوعی» هستند پس نفس هر گزارشی عاری نیست و جهان همواره بوجدان آمیخته است. اما شئی هم بدون ذهن هیچ است و عالم واقع خارج از نمودی که در نفس انسانی دارد اگر معدوم نباشد شناختنی نیست. آدمی بهیچ حقیقتی آن استعاره مستقیم و متیقنی را ندارد که بنفس خویش دارد. معرفت ما تنها بنمایش چیزها در ضمیر خودمان دست می یابد. ناگفته نماند که برتنا نومانند بر کلی و دیگر نمایندگان مکتب اصالت تصور (ایده آلیسم) تا بدان جا نمی رود که انکار مطلق وجود دنیای خارج از ذهن را کند و بگوید چیزی جز صور فکر و وهم ما وجود ندارد. با کانت نیز هم رأی نیست که مدعی شود شئی فی نفسها (نومن) جز آن است که در ذهن ما نمود دارد (فنومن) سخنش این است که ممکن است واقعیتی بیرون از اندیشه ما موجود باشد اما ظن قریب یقین این است که تا اندیشه بسوی آن نگراید و در آن بچشم عنایت ننگرد آن هم تحقق حاصل نکند چنانکه اگر التفات خاص ذهن ما نبود رنگ و صورت و حرارت و مانند آن بدانسان که معروف است بچیز وجود نمی آمد. پس تفریق میان وجود چنانکه هست و وجود چنانکه می نماید جائز نیست. وارثان فکر برتنا نو در این عقیده از او بیشتر رفتند و مانند هیدرگر Heidegger گفتند که هر چیز چنانکه می نماید هست و در ورای نمود حقیقی وجود ندارد.

هوسرل موسس مکتب نمودشناسی در آغاز عالم ریاضی بود بیمن تفکر در مبانی و اصول ریاضیات و تأثیر استاد فرزانه خود برتنا نو و به تحقیق در منطق و روانشناسی آورد و از آنجا بفرسفه عمومی عطف نظر کرد. چون یهودی بود در آلمان عهد هیتلری شهرتی چندان نیافت و متاع فضلش خریدار بسیار گرد نیاورد. ولی پس از مرگش (۱۹۳۹) شیوه ای که او بنیاد نهاده بود رونق تمام گرفت و گزاف نیست اگر همزبان با گاستون برژه بگوئیم که روش نمود شناسی و مکتب برگسون دو نحله فلسفی هستند که بیش از هر طریقه دیگری در تکوین و تحول اندیشه معاصر دخالت داشته اند (۱) پوشیده نماند که فکر هوسرل بسیار پیچیده و تاریک است و درک آن خصوصاً

(۱) G Berger, phenomenologie transcendental dans l'Encl clopedie francaise, t. 19/1957)

بعلت عدم انتشار قسمت مهمی از آثار او آسان نیست معذک در این مقاله  
کوشش می‌کنیم که تصویری ساده و روشن از کلیات فلسفه و روش وی بدست  
دهیم و فائده تطبیق این شیوه دید تازه را بر علوم اجتماعی بخصوص  
معلوم کنیم.

هوسرل Husserl از استاد خود این عقیده را اقتباس کرد که ذهن  
بجانبش گرایش دارد (۱) در مثل می‌توان گفت که شعور و وجدان آدمی غنچه  
سربسته نیست گلی است که بسوی جهان سر کشیده و بیوی آن بر شکفته  
است. عالم واقع در او چون عطر گل در برگ گل آویخته و او بعالم واقع  
چون می‌وجام و جان و تن آمیخته است.

نیت هوسرل این بود که فلسفه را در زمره علوم دقیقه مثبت در آورد  
و بر اصولی متکی کند که مانند مبانی ریاضیات بی‌چون و چیرا پذیرفته شود  
چنانکه پیدا است در این راه بدنبال دکارت رفت و مانند او کوشید که شالوده  
حکمت نورا بر مبادی بدیهی مسلم بگذارد. بیان فلسفه را بر واقعیت جهان  
نمی‌توان نهاد. راست است که عوام وجود اشیا خارجی و طبیعی را عین یقین  
و بداهت می‌دانند اما رأی حکیم جز این است و او قبول این دعوی را که جهان  
خواب و سرابی بیش نیست مجال عقل نمی‌انگارد پس باید این بداهت  
اولی را جای دیگر جست و موقتاً به دور مسئله مجاز یا حقیقت بودن عالم محسوس  
خط کشید آنچه باقی می‌ماند و نمی‌شود بکنار گذاشت همان حقیقت بدیهی  
اساسی است که عبارت از نفس یا وجدان آدمی است. دکارت خوب می‌گفت  
که من در همه چیز شك می‌توانم کرد جز در این که شك می‌کنم و چون شك  
می‌کنم پس کسی هستم. خود شك کردن دلیل وجود داشتن من است خطای  
دکارت چنانی که هیدگراسر استاد دیگر مکتب نمودشناسی نموده است در این  
است که می‌خواهد اثبات وجود جهان و بیان ماهیت آن را با قطع نظر از انسان  
صاحب ادراک و وجدان کند و حقیقت موجود متفکر را با چشم پوشی از موضوع  
فکر او (عالم) مبرهن و معین بدارد.

انسان «وجود در جهان» است و جهان موجود در انسان. دکارت پس از  
آن که ثابت کرد که «انسان هست» از خود می‌پرسد که این حکم چه خصوصیتی  
دارد که از دیگر قضایایش ممتاز می‌کند اختصاصش در این است که حکم بامری  
است بدیهی چون تصور «هست بودن انسان» تصویری است که هم روشن است و هم

مشخص از این جا می توان نتیجه گرفت که هرچه تصورش در ذهن بداهت یعنی روشنی و تشخیص داشته باشد حقیقتش مسلم و وجودش محقق است. دکارت بیماری این اصل که «بداهت گواه واقعیت است» وجود خدا را ثابت می کند و با توسل بوجود خدا حقیقت داشتن جهان را واضح می گرداند. هوسرل چنان که با اشارت معلوم داشتیم رفیق نیمه راه دکارت است و از استدلالات او همان اثبات وجود نفس انسان تنها را می پذیرد وجود شی و جهان را هم در نفس یا وجدان محرز می داند هر جا که علم هست معلوم هست وجدان که شعور باشد بدون «مشعور» بتصور نمی آید، گفتیم که وجدان گرایش بسوی جهان است و جهان نمایش در وجدان. حکیم نمود شناس باید بخلاف عالم طبیعی که حضور انسان را در جهان فراموش می کند بتوصیف جلوه عالم در ذهن آدم پیردازد هنگامی که برگ درختی از جنبش نسیم بلرزه می آید عالم طبیعی ب جستجوی علل این ارتعاش می رود و از قوانین تعادل و منشاء باد و کیفیت رویت دم می زند. نمود شناس کاری بعقل ندارد کاوش قوانین یعنی روابط ثابت میان امور طبیعی را نیز بعهده عالم طبیعت می گذارد و همه سعی در این می گمارد که وصف ارتعاش را آنسان که در ذهن ما نمود دارد و بر تار و پود حیات نفسانی ما نقش می بندد بدست دهد (۱)

این نحوه دید تازه در علوم اساسی و خصوصاً در جامعه شناسی قدر و اعتبار بسیار دارد. دور کیم جامعه شناس معروف می گفت که امر اجتماعی مانند شی است و در پژوهش آن باید همان روش های علوم طبیعی را که درباره اشیا بحث و فحص میکنند اختیار کرد اصحاب فلسفه نمود شناسی این نظر را صائب نمی دانند و هیچ شی را از نمایشی که در ذهن دارد جدا نمی کنند علی الخصوص امور اجتماعی را که بزندگی روحی و عقلی و عاطفی آدمی پیوند ناگسستنی دارند. آنچه مهم است رابطه علنی و برونی چیزها بایکدیگر نیست بلکه نمای آنها در ضمیر انسان و ارج و معنائی است که از دریچه دید این و آن دارند مثلی از روانشناسی این مطلب را بهتر دستگیر می کند سارتر در کتاب «وجود و عدم» بر «روانکاوی فرویدی» دو انتقاد عمده می کند یکی آنکه فروید باصل علیت قائل است و بجای توصیف احوال درونی و جلوه و مفهوم امور برونی در ذهن فرد بتفحص رابطه علت و معلولی میان امور خارج از «وجدان» آدمی می کوشد و دیگری آن که فکر باطل «وجدان مغفول یا ناخود آگاه» را

(۱) E. Bréhier: Les thèmes actuels de la philosophie, 1951/ch.3

در توجیحات روانی بکار می برد (۱) در توضیح انتقاد نخستین می گوئیم که مثلا محرومی از تمتعات جنسی در همه کس عقده‌های روحی و اختلالات عصبی پدید نمی آورد چنین برخورداری در خاطر همه مردم يك معنی و نمود ندارد و حرمان از آنها بی شبهه در جمله ایشان بيك نحوه تأثیر نمی کند .

از عالم اجتماع مثلی بیاوریم می گویند شکم گرسنه ایمان ندارد تأثیر فقر در رفتار آدمی وابسته بمفهوم و نمایش آن در ذهن اوست معنی گرسنگی برای همه کس یکسان نیست کسی که گرسنگی را زادهٔ عیب و فساد دستگاه اقتصادی و گواه بی عدالتی اجتماعی میدانند همان گونه سلوک نخواهد کرد که مرد وارسته و دل از جهان برکنده‌ای که فقر را موهبت الهی و فخر انسانی می شمرد .

تا باین جا از فلسفهٔ هوسرل بسیار کم گفته ایم و بیشتر بر روش او پرداخته ایم چون فلسفهٔ او قبول عام و رواج تمام روش او را هرگز نیافته است . از آنچه مذکور آمد معلوم شد که این روش نه قیاسی است و نه تجربی بعبارت دیگر نه درین می کوشد که از مقدمات و مبادی نتایج ضروری را بیرون کشد نه در پی علل می گردد و بکشف وضع و قوانین اهتمام می کند بلکه تنها در توصیف چیزها چنانکه بر ما عرضه شده‌اند سعی است . برای آنکه بچیزها باز آئیم و آنها را چنانکه بر ما نمودار هستند وصف کنیم باید مغز خود را از نقوش و افکار قبلی بیبرائیم این «تطهیر» منزل اول در راه نمودشناسی است منزل دوم آن است که از خلال فرد که امر حادث است «هذات» که امر ثابت است راه جوئیم (۲)

هر شئی محسوس ذاتی معقول دارد . مثلا در جهان تجربه چیز سرخ و سپید و زشت و زیبا و کوچک و بزرگ را درک می کنیم اما بشهود عقلی ذوات آنها را که سرخی و سپیدی و زشتی و زیبایی و کوچکی و بزرگی باشند می توانیم دریافت این ذوات حدنهایی صفات محسوسه هستند آنها را ذوات مادی می توان خواند يك نوع دیگر ذوات هم وجود دارد چون وحدت و کثرت - نوع جنس - کل و جزء و مانند آن که ذوات صوری نامیده می شوند . نمودشناسی بشناخت عالم چنان که در ذهن ما نمود و حیات دارد اکتفا نمی نماید از اشیاء برتر می رود و «ذوات» آنها را جستجو می کند از این رو هوسرل گاهی نمودشناسی را «بعلم ذوات» تعریف کرده است . يك فرق مهم ذوات هوسرلی با مثل افلاطونی این است که آنها متکثرند و اینها بهم پیوستگی و یگانگی دارند

(۱) J P. Sartre, l'être et le Néant, p, 650-663

(۲) Essence

فرق دیگر این است که بعقیده افلاطون فرد سایه‌ای بیش نیست حقیقت از آن کل یا مثال چیزهاست اما هوسرل افراد را اجزاء مشکله ذوات می‌داند. رابطه میان ذات و فرد رابطه متبوع و تابع نیست رابطه همجنسی و مشارکت است مثلاً جمع چیزهای سرخ ذات سرخی را بوجود می‌آورد پس ذوات کلیات غیر مجرده هستند. از آن چه گفتیم روشن شد که هوسرل هم مخالف «اصحاب ستمیه» است که صور و مفاهیم کلی را جز نامی نمی‌دانند و هم معارض هواداران حقیقت و اصالت کلیات» (۲).

اشاره کردیم که «ذوات» موضوع شهود عقلی هستند. این ذوات را می‌توان با مفاهیم اصلی ریاضی چون مثلث و مربع و مانند آن همسنگ دانست چنان که می‌دانیم غالب علوم طبیعی و تجربی بر ریاضیات و شیوه عقلی سابق بر تجربه آن مبتنی هستند هوسرل می‌خواست نمود شناسی را که علم بذوات باشند پایه فلسفه و علوم انسانی چون روانشناسی قرار دهد.

روش نمودشناسی در حیات هوسرل و پس از وی مطلوب طبع بسیاری از حکما افتاد. شلر آلمانی همان شیوه‌ای را که هوسرل در کشف «ذوات معقول» بکار برده بود در پژوهش «ذوات عاطفی» یعنی ارزش‌ها استعمال کرد. هیدگر آلمانی و سارتر فرانسوی بنیان فلسفه اصالت وجود خویش را بر آن روش نهادند روت بند یکت Benedict و جمعی دیگر «فرهنگ‌شناسی» (۳) را از برکات آن بهره برداشتند (۳) علوم دیگر انسانی چون معرفت‌النفس و علم الاجتماع و جمال‌شناسی نیز از اعمال آن روش سود بسیار گرفتند. شرح این جمله را بفرستی دیگر می‌گذاریم. مطالعات فرهنگی

### شاپور راسخ

ماخذ مهم این مقاله علاوه بر کتبی که ذکر شد:

G. Gurritch; Les tendances actuelles de la philosophie allemande, 1930.

(۱) Nominalisme et réalisme ues universaux

(۲) Anthropologie culturelle

(۳) Dufrenne: La Notion de personnalité, de base et son contexte dans an thropologie américaine 1953